

تأملی بر نگرستن از ناکجا؟

مقاله «نگرستن از ناکجا» که تحت عنوان یک کتاب در یک مقاله در شماره هفتم فصلنامه حوزه و دانشگاه منتشر شد، حاوی مطالبی است که به نظر می‌رسد جای تأمل و بررسی فراوان دارد. این مقاله، در واقع، خلاصه‌ای از کتاب نگرستن از ناکجا تألیف آقای ثامس نیگل بود که توسط آقای مصطفی ملکیان تلخیص و ترجمه شده است.

آقای نیگل پس از اینکه انسان را به آینه و آگاهی‌های او را به تصویرهای منعکس شده در آن تشبیه می‌کند، می‌گوید:

«انسان موجودی است کوچک در جهانی بزرگ که از آن فقط فهم و برداشتی بسیار ناقص دارد و اینکه اشیاء و امور چگونه به نظر او بیایند، هم به ماهیت و طبیعت جهان بستگی دارد و هم به هویت و طبع او. براین وابستگی دوم تأکید باید کرد ساخت و کارکرد بدنی - روحی انسان در کم و کیف علم و معرفت او به جهان هستی نقش و تأثیر دارد. هر نظر یا طرز تفکری متکی و مبتنی است بر خصائص سرشت آن فردی که صاحب آن نظر یا طرز تفکر است و ویژگیهای وضع و موقع او در جهان یا به عبارت دیگر برمنش نوعی خاص او. بدین اعتبار هر نظر یا طرز تفکری، ذهنی یا درونی است؛ حال اگر مراد از نظر یا طرز تفکر عینی یا بیرونی نظر یا طرز تفکری باشد که فقط به ماهیت و طبیعت جهان بستگی داشته باشد و هیچگونه بستگی‌ای به هویت و طبع صاحب آن نظر یا طرز تفکر نداشته باشد باید گفت که چنین مفهومی مصداق ندارد و چنین بشری خدا هم نافرید.»

حسین عشاقی

حوزه علمیه قم

مطالب فوق از وجوهی قابل نقد و بررسی است که ذیلاً به آن می‌پردازیم.

□

۱- بر اهل نظر روشن است که این نحوه طرح‌ها و این گونه نظرات اول دامنگیر خود صاحب طرح است و نظریه پرداز را به ورطه ناصواب‌گویی گرفتار می‌کند و خط بطلانی بر خود می‌کشد، زیرا، اگر فرض براینست که به نظر آمدن اشیاء هم به ماهیت و طبیعت جهان بستگی داشته باشد، هم به هویت و طبع صاحب نظر و اگر فرض براینست که بشری وجود نداشته باشد که بتواند اشیاء را آنگونه که هستند و بدون وابستگی به هویت و طبع خود دریابد، در این صورت باید گفت تفسیری که به نظر آقای نیگل راجع به حقیقت آگاهی و شناخت رسیده است به طبع و هویت و منش شخص او مربوط می‌شود و بنابراین، حقیقت آگاهی آن طور که واقعاً هست غیر از آن چیزی است که آقای نیگل بیان می‌کند؛ زیرا طبق فرض، پندار و ابسته بودن علم به صاحب علم هم ناشی از هویت و منش آقای نیگل بوده، نه اینکه حقیقت نفس الامری علم این چنین باشد و در اینجاست که طرح آقای نیگل به چاهی که خود برای آگاهی‌کننده، می‌افتد و در نتیجه نظریه وابستگی علم به منش آگاه شونده خود نتیجه می‌دهد، اینکه اشیاء چگونه به نظر آیند، وابسته به هویت افراد صاحب نظر نیست. این اشکال را می‌توان با بیان دیگری مطرح کرد و آن اینکه صدق و درستی این طرح مستلزم پارادوکس معروف دروغگو است.

گویند یکی از شهروندان شهر کورت به نام اپیمیدس گفته است «تمام اهالی شهر کورت بدون استثناء در همه مواقع دروغ می‌گویند» این جمله اگر بخواید درست باشد جمله‌ای است متناقض، زیرا اگر همه شهروندان در همه مواقع دروغگو باشند خود

آقای اپیمیدس هم که از اهالی این شهر است در اظهار این جمله اش دروغگو بوده است. بنابراین از صدق این جمله، کذب آن لازم می‌آید و باید این جمله هم درست باشد و هم غلط و ماجرای طرح آقای نیگل نیز از این قرار است؛ زیرا اگر هیچ بشری وجود ندارد که اشیاء را آنگونه که هستند به طور مستقل از هویت و منش خود بیابد، پس باید گفت هر چه قبول افتد و آنچه در نظر آید، خلاف واقع و غیر منطبق با حقیقت نفس الامری اشیاء است؛ زیرا معلوماتی که در ذهن هرکسی وجود دارد، به دلیل وابسته بودن به هویت آن فرد و گره خوردن به خصایص سرشتی او خاصگاهی و موطنی جز فضای ذهنی صاحب نظر ندارد و بنابراین معنای درک شده هیچگاه در بیرون از فضای ذهنی او مصداقی نخواهد داشت تا منطبق بر آن باشد، این نتیجه‌ای است که خود آقای نیگل بالصراحه آن را قبول می‌کند و می‌گوید «بدین اعتبار هر نظر یا طرز تفکری ذهنی یا درونی است» بر این مبنا اگر کسی معتقد شد که مثلاً زمین متحرک است باید گفت حرکت برای زمین فقط در فضای ذهنی این شخص وجود دارد، اما در بیرون از فضای ذهنی او اصولاً حرکت مصداقی ندارد، چون این معنا پیوندی ناگسستگی با منش و هویت آن شخص خاص دارد و لذا بیرون از محدوده هویت این شخص وجودی ندارد؛ اینجاست که باید گفت جمله «زمین متحرک است» به دلیل عدم انطباق با خصوصیات واقعی زمین جمله‌ای غلط و ناصواب است، نظیر این بیان را می‌توان برای هر نظر و عقیده‌ای جاری دانست و در نتیجه باید گفت «هر آگاهی‌ای که در ذهن ماست همه خلاف واقع و ناصواب است» و این عیناً همان پارادوکس دروغگو است با این تفاوت که آقای اپیمیدس آن را در باره اهالی کورت مطرح کرد ولی آقای نیگل در باره هر موجود صاحب شعوری؛

بنابراین، طرح آقای نیگل منجر به پارادوکسی می شود که از صدقش کذب آن لازم می آید.

□

۲- اشکال دومی که بر نظریه آقای نیگل وارد است اینست که براساس نظر ایشان، هیچ آگاهی مشترکی بین هیچ گروهی نمی تواند تحقق یابد و حتی دو نفر هم نمی توانند بر سر نکته واحدی تفاهم کنند؛ زیرا بنا بر نظر ایشان آنچه به ذهن آید علاوه بر اینکه به ماهیت آن بستگی دارد به هویت و منش شخص آگاه شونده نیز وابسته است. بنابراین، آنچه در ذهن انسان «الف» از شیء A نقش می بندد، مغایر با آنچه از همان شیئی در ذهن انسان «ب» نقش می بندد. بنابراین، هیچ آگاهی مشترکی در بین هیچ دو انسانی بوجود نمی آید، و این به معنای مختل شدن همه زندگی بشری و حتی حیوانات است. نمونه هایی از این اختلال را می توان برشمرد.

الف: تعلیم و تعلم محال و غیر ممکن می شود؛ زیرا معلم چیزی را که در ذهن خود ندارد و نسبت به آن آگاه نیست نمی تواند به دیگری انتقال دهد، پس آنچه را تعلیم می دهد چیزی است که در ذهن او نقش بسته است ولی آنچه در نظر اوست قابل انتقال به دیگری نیست، چون طبق فرض آنچه به نظر او آمده است به هویت خاص او مربوط می شود، بنابراین آنچه در نظر اوست، به دلیل گره خوردن به هویت او قابل انتقال به دیگری نیست و در نتیجه تعلیم و تعلم محال و غیر ممکن می گردد.

ب: به وجود آمدن زبان و لغت مشترک در بین جوامع بشری غیر ممکن می شود؛ زیرا لغات از وضع الفاظ برای معانی بوجود می آیند. بنابراین، واضع اول باید معنایی را در نظر بگیرد و لفظی را برای آن معین نموده و آن را به معنای مورد نظر اختصاص دهد، این قرارداد اگر قابل تفهیم به دیگران باشد، لغت و زبان

مشترک در بین جامعه بوجود می آید؛ اما همانطور که در بند «الف» توضیح دادیم تفهیم دانسته ها به دیگران براساس نظریه آقای نیگل غیر ممکن است، زیرا معنای در نظر گرفته شده توسط شخص «الف» برای لفظ دایره، مثلاً، قابل انتقال به دیگری نیست، همچنین آوای تولید شده برای لفظ دایره در گوش شخص «الف» به صورتی شنیده می شود که برای شخص «ب» قابل شنیدن نیست و در نتیجه بین دو نفر نه آوای مشترکی قابل فهم است و نه معنای مشترکی و در این صورت هیچ زبان مشترکی بوجود نخواهد آمد.

ج: با بیان فوق روشن می شود که وضع قوانین اجتماعی و غیر اجتماعی در جامعه محال است.

د: براساس نظریه آقای نیگل هیچ نزاع واقعی قابل تصور و تحقق نیست، بلکه همه نزاعهای اجتماعی، سیاسی، دینی و علمی... غیر واقعی و بیهوده خواهد بود. چون طرفین نزاع موضوع مشترکی ندارند تا بتوانند نفی و اثباتی کنند، مثلاً اگر کسی گفت زمین به دور خورشید می چرخد و دیگری انکار کرد، باید گفت اینها نزاع واقعی ندارند، چون هریک از این دو، از زمین و خورشید و چرخیدن چیزی می فهمد که دیگری نمی فهمد و اصلاً قابل فهم هم برای او نیست پس اولی چیزی را اثبات می کند و دومی چیز دیگری را نفی می کند که ربطی به موضوع اولی ندارد و بالعکس؛ البته، در اینجا اگر بخواهیم مصلحانه قضاوت کنیم باید برای آقای نیگل جایزه ای تدارک ببینیم که توانسته به این راحتی تمام نزاعهای جوامع بشری را حل کند!

□

۳- نظریه آقای نیگل مستلزم ارتفاع نقیضین است که بالبداهه محال است، توضیح اینکه در بین معارف بشری قضایائی هستند که برای هر یک از دو طرف نقیض طرفدارانی وجود دارد، مثلاً عده ای معتقدند

عالم حادث است و در قبال آنها عده‌ای معتقدند
عالم حادث نیست، از طرفی همانطور که در اشکال
اول روشن کردیم، وابسته کردن دانسته‌ها به هویت
و منش افراد منجر به کذب و نادرستی تمام گزاره

کرد لااقل گزاره‌های صادق و واقع‌نما در ارایه اشیاء و
حکایت از واقع، هیچ بستگی به هویت فرد آگاه
شونده ندارند،

بیان این برهان چنین است که باورهای بشری از

سه حال بیرون نیستند.

الف: همه آنها بلااستثنا

صادقند و واقع را آنگونه که

هست، نشان می‌دهند.

ب: همه آنها بلااستثنا کاذب

و غلط‌اند و واقع را آنگونه

که هست، نشان نمی‌دهند.

ج: برخی صادق و واقع‌نما و

برخی کاذب و خطا هستند. احتمال اول محال است،
چون به تناقض منجر می‌شود، زیرا در بین باورهای
بشری گزاره‌هایی وجود دارد که دو طرف تناقض را
بیان می‌کند، اگر همه گزاره‌ها واقع‌نما باشد، باید دو
طرف تناقض در واقع محقق باشند که این اجتماع
نقیضین و بالضروره محال است، احتمال دوم هم
محال است، چون اولاً همانطور که در اشکال اول
توضیح دادیم این همان پارادوکس معروف است که از
صدقش کذب آن لازم می‌آید و ثانیاً این احتمال در
باورهایی که طرفین تناقض را تشکیل می‌دهند به
ارتفاع نقیضین منجر می‌شود، بنابراین، با باطل شدن
احتمال اول و دوم چاره‌ای نیست جز اینکه بپذیریم
برخی از باورهای بشری صادق و واقع‌نما و برخی
کاذب و خطا هستند.

با پذیرش این احتمال، می‌گوئیم اشیائی که توسط

قضایای صادق در ذهن ما منعکس می‌شود، چگونه به

نظر آمدن آنها نمی‌تواند به هویت شخص آگاه شونده

وابسته باشد. زیرا چنانکه توضیح دادیم، اگر چگونه به

نظر آمدن اشیاء به هویت آگاه شونده وابسته باشد،

معنای حاصله در ذهن به دلیل این وابستگی،

و عدم انطباق آنها با واقع می‌شود؛ زیرا هر
معنایی بر روی هر موضوعی قرار گیرد، به دلیل
وابسته بودن به هویت و منش فرد، خاستگاهی
و موطنی جز فضای ذهنی آن فرد، ندارد و در نتیجه
دانسته‌های ما با واقع هماهنگی و مطابقت نخواهد
داشت و همه آنها حتی گزاره‌هایی که طرفین نقیض
هستند، خطا خواهد بود.

با توجه به این دو نکته می‌گوئیم اگر عده‌ای به یک
طرف نقیض و عده‌ای به طرف دیگر نقیض اعتقاد
داشته باشند، در این صورت به دلیل عدم مطابقت
هر یک از آنها با واقع، باید گفت واقعبین خارجی از
هر دو طرف نقیض خالی است، یعنی، مثلاً نه درست
است که عالم حادث است و نه درست است که عالم
حادث نیست و این به روشنی ارتفاع نقیضین است و
بالبداهه محال.

□

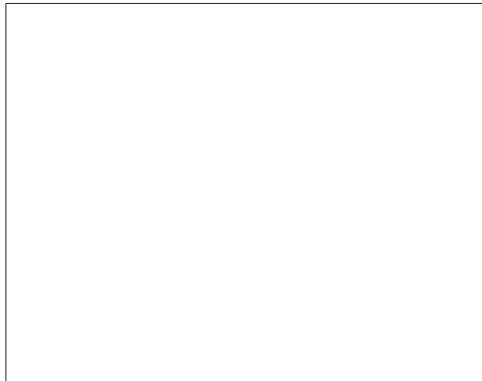
۴- آقای نیگل ادعای می‌کند، اینکه اشیاء چگونه به
نظر ما بیایند به دو عامل بستگی دارد؛ یکی ماهیت
خود آنها و یکی هم هویت شخص آگاه شونده، با
استدلال زیر می‌توان عامل دوم را حذف نمود و ثابت

خاستگاهی و موطنی جز همان فضای ذهنی شخص آگاه شونده نخواهد داشت و بنابراین مفهوم به نظر رسیده در خارج از فضای ذهنی آن شخص، نمی تواند تحقیقی داشته باشد و در نتیجه، در ذهن، اشیاء به گونه ای به نظر آمده اند که در واقع آن چنان نیستند. بنابراین، آن قضیه غیر منطبق با واقع و خطا خواهد بود، حال آنکه فرض بر این بود که این قضیه صادق و واقع نما است و این خلاف فرض است، پس برای اینکه به این خلف گرفتار نشویم باید گفت اشیایی که توسط قضایای صادق در نظر ما هستند، آگاهی ما نسبت به آنها بستگی به هویت ما ندارد و این همان مطلوب ماست.

□

۵- باورهای ثابتی که معمولاً برای هر انسانی وجود دارد با طرح آقای نیگل سازگاری ندارند. زیرا، اگر چگونه به نظر آمدن اشیاء وابسته به هویت شخص آگاه شونده داشته باشد، باید در صورت تغییر در هویت روحی - بدنی آن شخص، همه باورهای او دگرگون شوند، چون دگرگونی علت منجر به دگرگونی معلول می شود، اما ما بداهه می بینیم که چنین امری در برخی از باورها اتفاق نمی افتد و دگرگون شدن هویت روحی - بدنی فرد منجر به عوض شدن همه باورهای او نمی گردد. مثلاً، هر یک از ما معتقدیم مثلث سه زاویه دارد و این باور را اکثراً در طول عمر حفظ می کنیم، حال آنکه برای هر کسی در طول عمرش تغییرات روحی زیادی اتفاق می افتد، پس با اینکه یکی از عوامل دخیل در این گزاره دگرگون می شود، اما می بینیم که ما باورمان را راجع به مثلث به همان صورتی که از اول فهمیده ایم حفظ می کنیم و اگر طرح آقای نیگل درست می بود، نباید این چنین می شد بلکه تغییر خصوصیات روحی - بدنی او باید همه معلومات او را دگرگون کند.

این اشکال از جهت دیگری هم قابل طرح است و آن اینکه گاهی برای ما راجع به موضوع واحدی تبدیل رأی حاصل می شود؛ ابتدا خیال می کردیم هر لوزی مربع است سپس به خطا بودن این باور پی می بریم و



معتقد می شویم فقط برخی لوزی ها مربع هستند. در اینجا اگر باورهای ما به دو عامل مفروض بستگی داشته باشد، باید گفت چون حقیقت موضوع در هر دو قضیه دارای ماهیت واحدی است و تغییری در حقیقت و احکام او رخ نداده است پس تبدیل رأی ما ناشی از تغییراتی است که در هویت ما اتفاق افتاده و اگر این چنین باشد باید گفت همه باورهای ما باید عوض شوند، چون تغییر در علت منجر به تغییر در معلول می شود، حال آنکه می بینیم بسیاری از باورهای دیگر ما همچنان بصورت اولیه باقی است. این اشکال مخصوصاً در جایی که مفردات باورهای دیگر ما همان مفردات قضیه ای باشد که در آن تبدیل رأی اتفاق افتاده در کمال وضوح است، مثلاً می بینیم باور ما راجع به اینکه هر مربعی لوزی است عوض نمی شود با اینکه مفردات این قضیه همان مفردات قضیه اول است که می گفت هر لوزی مربع است.

□

۶- طرح آقای نیگل منجر به امکان تحقق همه محالات خواهد شد، زیرا وقتی باورهای ما به دو عامل مفروض بستگی داشته باشد، در این صورت باید گفت این دو

عامل در حکم ما به محال بودن تمام آنچه ما محال می‌دانیم، نقش دارند. پس اگر گفتیم مثلاً اجتماع نقیضین محال است حکم ما به امتناع تناقض ناشی از طبیعت تناقض و هویت روحی - بدنی ما است و اگر

واجب نباشد، چون وجوب ناشی از دو عامل بود که در بیرون از هویت ما عامل دوم تحقق ندارد و با انتفاء بخشی از علت، تحقق معلول محال است. بنابراین، ذاتی هر شیء ای در ظرف واقع برای آن ضروری و

واجب نخواهد بود، این بیان در هر امر واجبی جاری است و در نتیجه، در ظرف واقع، هیچ ضرورت و وجوبی نمی‌تواند تحقق داشته باشد و لذا هیچ واجبی هم تحقق نخواهد داشت و این بدین معناست که هیچ

واقعیتی در عالم موجود نباشد، چون اولاً نفی ضرورت و وجوب، مستلزم نفی واجب بالذات و نفی واجب مستلزم نفی همه واقعیات است؛ چون هر چیزی یا خود، واجب بالذات است یا مستند به واجب بالذات است و ثانیاً در محل خود ثابت شده است که شیء تا واجب نگردد، موجود نمی‌گردد. پس نفی ضرورت و وجوب، مستلزم نفی همه موجودات است.

بر نظریه آقای نیگل اشکالات دیگری هم قابل طرح است که فعلاً از آن صرف نظر می‌کنیم.

چنین باشد، لازم می‌آید خود اجتماع نقیضین در بیرون از محدوده هویت ما چنین نباشد؛ چون امتناع، ناشی از دو عامل بود که در بیرون از هویت ما، عامل دوم تحقق ندارد و با انتفاء بخشی از علت، تحقق معلول محال است؛ در نتیجه باید گفت خود اجتماع نقیضین در بیرون از هویت ما محال نیست، این بیان در هر محال دیگری مثل اجتماع ضدین، تسلسل، دور، اعاده معدوم و غیره جاری است و بنابراین باید گفت هیچ یک از محالاتی که ما محال می‌دانیم واقعاً محال نیستند.

□

۷- طرح آقای نیگل مستلزم نفی هر وجوب و ضرورتی است؛ زیرا طبق فرض، دو عامل مفروض در حکم ما به وجوب تمام چیزهایی که ما حکم به وجوبشان می‌کنیم، باید نقش داشته باشند و بنابراین اگر مثلاً گفتیم ذاتی هر چیزی برای ذات آن چیز واجب و ضروری است، حکم ما به وجوب ذاتی برای ذات شیء، ناشی از طبیعت ذاتی و هویت روحی - بدنی ما است و اگر چنین باشد لازم می‌آید خود ذاتی برای ذات در بیرون از هویت ما ضروری و